

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2021-2022, 99-123
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.31891.1918

A Critical Approach to the Studies of Political Thought in the History of Iran;

The Critique on the Book “Advice Paradigm, Iranian Thought Beyond Decline and Continuity”

Nayere Dalir*

Abstract

“*Advice Paradigm, Iranian Thought Beyond Decline and Continuity*”, the book of Iranian thought strives to combine the writings of the ancient and Islamic periods in a single pattern; includes and analyzes “the two dilemmas” and “the four implications”. The question is what the model of the authors of the paradigm of advice is; for explaining the epistles of Iranian history and to what extent it is sufficient for the theoretical studies of this group of historical sources? The findings of the research, which have been done using a critical approach and the historical explanation method, show that the basis of the ideas of the book is based on a predetermined framework, and is influenced by the reproduced Iranshahri theory of the contemporary period. In a critical evaluation, what is expected is the possibility of proposing a different model for reading the texts of the Political Epistles.

Keywords: The Paradigm of Advice, Dilemmas and Four Implications Meanings, Iranshahri Thought, Alternative Model.

* Associate Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, dalirNh@yahoo.com

Date received: 17/09/2021, Date of acceptance: 21/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رویکردی انتقادی بر مطالعات اندیشه سیاسی تاریخ ایران؛ نقد پارادایم نصیحت، اندیشه ایرانی فراسوی زوال و تداوم

نیره دلیر*

چکیده

کتاب پارادایم نصیحت؛ اندیشه ایرانی فراسوی زوال و تداوم، تلاش دارد، اندرزنامه‌های دوره باستان و اسلامی را در یک الگوی واحد؛ شامل دوبنی‌ها و دلالت‌های چهارگانه تحلیل و بررسی نماید. پرسش این است که الگوی مولفان پارادایم نصیحت برای تبیین اندرزنامه‌های تاریخ ایران چه بوده و تا چه حد تکافوی مطالعات نظری این دسته از منابع تاریخی را دارد؟ یافته‌های پژوهش که با رویکرد انتقادی و شیوه تبیین تاریخی صورت پذیرفته، نشان می‌دهد بن‌مایه اندیشه‌ای کتاب مذکور در چارچوب از پیش تعیین شده، و متأثر از نظریه ایران‌شهری بازتولید شده دوره معاصر بنیاد یافته است. در ارزیابی نقادانه آن چه مورد انتظار است امکان طرح الگویی دیگر برای خوانش متن‌های سیاست‌نامه‌ای بوده است.

کلیدواژه‌ها: پارادایم نصیحت، دوبنی‌ها و دلالت‌های چهارگانه، اندیشه ایران‌شهری، الگوی جایگزین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار تاریخ ایران، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
dalirNh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۳۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

آثار متعددی در تاریخ ایران از دوره باستان تا معاصر در باب حکومت‌داری و شیوه‌های آن به رشته تحریر درآمده است. هم‌اینک این آثار، که مختص سبک، و روال فرمانروایی و مردم‌داری نگاشته شده‌اند، تحت عنوان «اندرزنامه» شناخته می‌شوند و عموماً آنها را در یک «ژانر» دسته‌بندی می‌نمایند. هرچند در نگاه نخست این تعبیر صحیح به نظر می‌رسد، اما با تعمق در محتوا و ماهیت این آثار، «تمایز»ها و بعضاً «تفاوت»های بارزی در آنها قابل مشاهده است. چراکه همزمان با تحولات و اقتضائات تاریخی محتوای این آثار به همان میزان دچار «تغییر»، «تحول» و «تطور» شده‌اند. اندرزنامه‌ها به تبیین مناسبات میان پادشاه و مردم پرداخته و تلاش داشته‌اند به گونه‌ای روابط این دو را تنظیم و قاعده‌مند نمایند که منافع پادشاهان و مردم و در پرتو آن منافع کشور ایران حفظ شود. از این رو، منصب اندرزبذ از مناصب مهم دیوانسالاری عصر باستان بوده است. در سده‌های نخستین دوره اسلامی نیز با ترجمه‌های صورت گرفته، این روند به گونه دیگری در قالب نامه‌ها و کتاب‌های مستقل، تداوم یافته است. در دوره اسلامی این آثار توسط نزدیکان دربار یا کسانی که در مصدر امور بوده‌اند به نگارش درآمده است. محتوای آنها تصحیح اخلاقیات شخصی فرمانروایان تا به حد «قاعده»‌مند شدن رفتار سیاسی و کنش دولت‌مردان با مردم بوده است.

۲. معرفی و توصیف اثر و ارزیابی شکلی آن

کتاب *پارادایم نصیحت؛ اندیشه ایرانی فراسوی زوال و تداوم*، به اهتمام عباس منوچهری استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس تالیف شده و توسط پژوهشکده تاریخ اسلام در سال ۹۷ به چاپ رسیده است. محمد باسط، زهیر صیامیان، علی صادقی، فیروز جعفری و رحمت مهدوی نام ۵ همکار مولف اصلی است که در نگارش فصول مشارکت کرده‌اند؛ بدون آنکه معلوم شود هر کدام نگارش کدام فصل یا فصول را برعهده داشتند، تنها نامشان به ترتیب یاد شده در صفحه نخست کتاب ذکر شده است. مشخص نبودن نام نویسندگان فصول، از کاستی‌های اثر است.

۳. عنوان

عنوان از دو بخش مجزا تشکیل شده است. بخش نخست؛ پارادایم نصیحت، و بخش دوم اندیشه ایرانی فراسوی زوال و تداوم؛ بخش دوم به اندیشه ایرانی اشاره دارد که فراسوی «زوال» و «تداوم» است. در حالیکه سراسر کتاب روشن نشده است اندیشه ایرانی فراسوی این دو وضعیت، کدام است. مولفان کتاب از مفهوم «زوال» و «تداوم» بهره گرفته‌اند که از مفاهیم متداول آثار سیدجواد طباطبایی است. (طباطبایی، ۱۳۹۲؛ همو، ۱۳۸۵؛ همو، ۱۳۸۶) کاربرد عبارت «فراسو» نویدی برای طرحی نوین است و در انتظار خوانش ایده جدید. درحالی که محتوای نوآورانه اثر در دوبنی‌هایی که در تحقیقات دیگر نیز به نوعی بدان‌ها اشاره شده، و دلالت‌هایی که تنها نامگذاری بدیعی دارند، منحصر شده است. از این رو، این پرسش هم‌چنان به قوت خود باقیست ایده نوین این اثر که فراسوی زوال و تداوم است در چه مساله‌ایی نهفته و چگونه کتاب بدان پرداخته و چرا به صراحت از همان مقدمه کتاب آشکار نشده است. الگوهای تحول گفتمانی این مجموعه آثار که تحت عنوان پارادایم نصیحت نامگذاری شده‌اند چیست. اساساً پارادایم نصیحت، چه تبیین خاصی از مجموعه آثار اندرزنانه‌ایی رسیده است. و مهم‌تر آنکه از اسامی گوناگون این دسته از آثار مانند آداب‌الملوک، سیاست‌نامه، تاج‌نامه و مواردی دیگر تعبیر «نصیحت» به کار رفته که میدان معنایی خاص خود را دارد. نصیحت کردن هیچگونه ضمانت اجرایی وجود ندارد و نصیحت شونده مکلف بر اجرا و انجام نیست. این قاعده، چنانچه به همین ترتیب مدنظر باشد این پرسش را پیش می‌آورد که اساساً چه چیزی از متن این آثار موردانتظار بوده و چه کسی و چرا باید نصیحت می‌شده، و به دنبال چه نصیحتی باید بود. خصوصاً آنکه نصیحت، زائیده خلل در کار و امور است. این امور، می‌تواند فردی یا جمعی باشد. در این آثار، هدف، اصلاح این خلل از منظر مناسبات فرمانروا است.

هرچند مولف مقدمه کتاب، به درستی اشاره دارد که گفتار سیاسی در ایران باستان در آثار اندرزی صورت‌بندی شده؛ اما این گفته، تمام آنچه در نظام اندیشگی عصر باستان و هم‌چنین دوره اسلامی نگاشته شده را پوشش نخواهد داد. چراکه در مقدمه بسیاری از کتاب‌های تاریخ‌نویسی و غیر تاریخ‌نویسی می‌توان مطالب بسیاری در باب اندیشه سیاسی و حکومت‌داری پیدا کرد. مانند کتاب الخراج که هرچند مقصود اصلی تنظیم امور مالی و خراج بوده، اما مقدمه آن یکی از مهمترین منابع تولیدشده دانش مرتبط با قدرت و

مشروعیت سلاطین است. مهمتر و مشهورتر از آن، مقدمه ابن خلدون است که افزون بر مقدمه علم جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ، بلندترین مفاهیم مرتبط با اندیشه سیاسی در آن به رشته تحریر درآمده است. بنابراین بایسته نیست تنها صورت اندیشه سیاسی مکتوب دوره اسلامی را آثار اندرنامه‌ای برشمرد. در مورد دنیای باستان نیز به همین ترتیب باید در نظر گرفت. آثاری که از دوره باستان، باقیمانده و یا بازتولید دوره اسلامی هستند بعضاً دینی و با کاربرد فقهی و یا اخلاقی است اما آنها را نیز با ماهیت اندرزی می‌توان برشمرد. مانند دینکرد و یشتها. در دوره اسلامی نیز آثار اخلاقی و فلسفه سیاسی از جمله مهم‌ترین نگاهت‌ها در باب سیاست هستند. سایر متونی که صورت ادبی از جمله نثر، نظم و شعر داشتند، مانند موش و گریه، اشعار ناصر خسرو، گلستان و بوستان سعدی دغدغه‌های مهمی از مناسبات مردم و فرمانروا خلق کرده‌اند که به هیچ عنوان نمی‌توان منزلت و شاخصیت آنها را نادیده گرفت.

۴. معرفی ساختار کتاب (بخش‌ها و فصل‌ها)

کتاب در یک مقدمه تفصیلی و ۱۰ فصل سامان یافته است. مقدمه آن حدود ۲۴ صفحه از ۳۲۴ صفحه کتاب را دربر گرفته است. فصول کتاب آثاری را از عصر باستان تا اوایل عصر قاجار دربر گرفته است. در ده فصل به ترتیب نامه تنسر، کلیله و دمنه، ادب الکبیر، شاهنامه، قابوسنامه، سیاستنامه، کیمیای سعادت و نصیحت الملوک، حدیقه الحقیقه، بوستان و گلستان، تحفه الملوک بررسی شده است. هر فصل از الگوی واحد پیروی می‌کند. نخست؛ پیشینه تحقیقاتی منبع مورد بحث ذکر شده و سپس دوینبی‌های چهارگانه شامل نصیحت‌الملوک و نصیحت‌العموم ۲- دین و سیاست ۳- اقتدار و دادگری ۴- حکمران و وزیر بحث شده است. تنها در فصل هفتم دو کتاب کیمیای سعادت و نصیحت‌الملوک غزالی و فصل نهم بوستان و گلستان سعدی بررسی شده است. مولفان هر فصل گزاره‌ها و احکامی مانند مبانی توامانی دین و دولت، عدالت، و سایر مباحث از این دست که عموماً در حوزه اندیشه ایرانشهری شاخص‌بندی شده‌اند، در کتاب‌ها یافته و مبتنی بر این دوینبی‌ها که ذیل دلالت‌های چهارگانه «کاربرد، معرفتی، هنجاری و راهبردی» صورت‌بندی شده، اندرنامه‌ها را تبیین کرده‌اند.

۱.۴ نقد محتوایی مقدمه

در مقدمه، انتظار بر این است که بن‌مایه فکری اثر تالیفی در باب نظام گفتمانی نصیحت‌نامه‌ها روشن شود. در حالیکه مقدمه کتاب گردآوری است از نظام اندیشه‌ای محققان معاصر، و این ابهام باقی می‌ماند که مولف مقدمه درجایی که باید چارچوب نظری کتاب را ارائه دهد، روشن سخن نگفته و با قلم وزین خود پرده از طرح مدنظرش برنداشته است. مصداق این تعریض، تعداد بسیار ارجاعات مقدمه است که بیش از حد انتظار یک اثر تالیفی است. ضمن آنکه تناقض‌ها و تعارض‌هایی نیز بعضاً در این گردآوری گفته‌ها مشاهده می‌شود. به نحوی که در نهایت نمی‌توان به روشنی تشخیص داد مولف اثر، خود چه نظری دارد. به نظر می‌رسد مولف اصلی کتاب برخلاف کتاب دیگرش که به‌طور مستقل نگاشته و اثر ارزشمندی در حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌شود در این کتاب نخواستار است آنچه در نظر دارد به رشته تحریر درآورد. منوچهری در کتاب *فراسوی رنج و رویا* که یکی از نگاهت‌های اصیل و پژوهشی حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌شود، ایده‌های جذاب و نوینی را مطرح کرده؛ در حالیکه در *پارادایم نصیحت* به آن بحث‌ها و ایده‌ها توجه نشده است. در مقدمه *پارادایم نصیحت*، تیتری تحت عنوان تاریخ نصیحت‌الملوک، بدون اشاره به تفاوت و دلیل سنخ‌بندی آورده شده است. مولف مقدمه، دسته‌بندی سه‌گانه از این آثار ارائه کرده است. اندرزنامه، سیاستنامه و نصیحت‌الملوک. اما هیچ شاخص‌بندی یا معیاری برای این دسته‌بندی سه‌گانه ارائه نمی‌کند. ضمن آنکه کتاب، خود بر اساس الگوی تقسیم سه‌گانه خود عمل نکرده و در عنوان نیز، تنها از واژه «نصیحت» استفاده کرده است. در واقع تا انتها بر خواننده روشن نمی‌شود که موضع مولفان، در قبال این تقسیم‌بندی سه‌گانه چیست و چگونه آن را بر کل آثار این دوره تسری داده و دلیل کاربست تنها عنوان «نصیحت» بر کل این آثار چیست. در واقع این ابهام باقی می‌ماند که این کتاب‌ها چگونه و بر چه معیار و شاخص‌هایی دسته‌بندی و تعریف شده‌اند. دیدگاه مولفان این آثار، چه تاثیری بر تقسیم‌بندی سه‌گانه دارد و با چه رویکرد و رهیافتی باید این آثار را مطالعه کرد.

کتاب، با ابتننا به رویکرد دلالتی / پارادایمی در اندیشه سیاسی تلاش دارد نشان دهد مجموعه این گفتارها در طول تاریخ ایران به جهت مختصات مشترکی که دارند، به عنوان یک پارادایم در اندیشه سیاسی محسوب می‌شود. مولف هرچند اشاره به تفاوت بین آنها از

جهت زمینه‌های تاریخ ظهور و از حیث مشخصات ظاهری می‌کند، اما این تفاوت را ملاک تقسیم‌بندی خود در نظر نمی‌گیرد در واقع او بر اساس دوینبی‌های یاد شده تلاش دارد پارادایم سیاسی «نصیحت» را به عنوان پارادایم اندیشه سیاسی در ایران جا بیاندازد. امری که مسبق به سابقه بوده و در واقع در تقسیم‌بندی‌های سه‌گانه پیشین نیز بدان اشاره رفته است. از این نظر کار بدیعی صورت پذیرفته است. در حالیکه اگر پارادایم مدنظر بر اساس تفاوت‌ها، تمایزها و در جستجوی تغییر پارادایم‌ها و چرخش گفتمان‌ها که محصول تغییر در بافت زمینه‌ای بوده، و بر اساس تفاوت در مشخصات صوری و ماهوی در این ژانر از نظام اندیشه‌ای توجه می‌گردید؛ از فروافتادن در تکرار پیش‌فرض‌های مسلم انگاشته پیشین، اجتناب ورزیده، و به صورت‌بندی بدیع‌تری از نظام اندیشه‌ای تاریخ ایران بر اساس تحول گفتمانی الگوی سیاست‌نامه‌نویسی دست می‌یافت، و از این طریق روند تحولی آن با توجه به اقتضات تاریخی روشن می‌گشت.

مقدمه اثر که انتظار می‌رود شالوده فکری کتاب محسوب شود؛ گردآوری از اندیشه سیاسی محققان معاصر مانند رستم‌وندی، زرگری‌نژاد، فیرحی، طباطبایی، روزنتال و دوفوشه کور است که بدون ارزیابی نقادانه بخش‌هایی از آن اندیشه‌ها از متن اصلی جدا شده و در مقدمه کتاب کنار یکدیگر چیدمان شده است. به عنوان نمونه در بخشی از مقدمه به نقل از زرگری‌نژاد آمده که از قرن چهارم تا سیزدهم هجری نظام «خانی» در ایران مسلط بوده است. صرف نظر از آنکه ارجاعی برای این نقل ذکر نشده، رویکرد انتقادی در این گزاره مشاهده نمی‌شود. این نقل از آن مواردی است که نیاز به تحدید حدود و تعبیر و تفسیر بسیار دارد. چراکه نمی‌توان نه آن را رد مسلم کرد و نه آن را درست پذیرفت. به واقع باید از «دیالکتیک» «سلطنت» و «خانی» در این زمانه صحبت کرد و نه از نظام «مسلط» خانی. وگرنه بخش مهمی از فرهنگ و رخدادهای مهم سیاسی تاریخ ایران مغفول مانده و تلاش‌هایی که در این اعصار برای برقراری، تثبیت و تحکیم سلطنت و نظام یک‌جانشین صورت پذیرفته نادیده انگاشته خواهد شد. فرهنگ سیاسی جامعه ایران در سده چهارم تا سیزدهم هجری حاصل «دیالکتیک» دو نظام یک‌جانشین و کوچ‌رو است و «سلطنت» و «خانی» نمایندگان هر کدام از آنها در سطح عالی سیاسی هستند. در تمام این هزارسال چالش میان این دو، پیش‌برنده تحولات مهم سیاسی ایران بوده است. از این‌رو، نمی‌توان یکی از آنها را نوع «مسلط»، و خالی از آن «دیگری» تصور کرد.

در ادامه همین مبحث، به گفته‌ای از رستم‌وندی استناد شده که نقد بسیار می‌طلبد. دیدگاه رستم‌وندی که بدان اشاره رفته، یک دیدگاه یک‌سو‌نگر و تک‌ساحتی است. او تنها مصادیقی را در گزاره‌های خود آورده که ناظر بر اهدافش بوده و نه آنکه قصد ارزیابی تاریخ ایران بر اساس ساحت‌ها و جنبه‌های گوناگون سیاست‌نامه نویسی داشته باشد. او یکسره این دوره را دوره بدویان دانسته که شهرها را نابود و ویران، و محل تجمع بادیه‌نشینان کرده‌اند. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۴؛ به نقل از رستم‌وندی، ۱۳۹۲: ۲۶۵) این احکام صادره رستم‌وندی با کلیت واقعیت تاریخی بدین شکل همخوانی ندارد. رستم‌وندی برای ارزیابی‌اش تنها به برخی از مقاطع تاریخی توجه کرده و باقی را مغفول گذاشته، و در بررسی نیز برخی جنبه‌ها را توجه کرده و از تعمق و توجه به سایر جنبه‌ها خودداری کرده است. از این رو، ارزیابی او تمامیت و کلیت تاریخ ایران در این زمانه را نشان نمی‌دهد. مولف کتاب *پارادایم نصیحت*؛ بسادگی از تناقض‌ها و تضادهای مهم این تعبیر و تفاسیر عبور کرده و آنها را به‌عنوان شواهد مدعایی خود در عرصه اندیشه سیاسی تاریخ ایران در مقدمه اثر خود ذکر کرده است. درحالی‌که اوضاع ایران در سده‌های میانه، حاصل همان دیالکتیکی است که از چالش میان «بدویان» و «حضریان» یا نظام «خانی» و «سلطنت» تولید شده، و آنچه برجای می‌ماند نه یکسره تمدن حضری و نه یکسره تمدن بدوی است. بل ملغمه‌ایی است از هر دو که در برخی مواقع، و در برخی ساحت‌ها و جنبه‌ها، وزنه بدوی و در برخی ساحت‌ها و جنبه‌ها وزنه حضری آن سنگینی می‌کند. البته در برخی امور نیز بسختی قابل تفکیک است.

در ادامه همین مباحث نقلی از رستم‌وندی را آورده که «ابن مقفع با ترجمه سه کتاب آیین نامه، خدای نامه و تاج نامه در سده دوم هجری آغازگر روند تبدیل اندرزنامه‌ها به سیاست‌نامه‌ها بود» (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۵) این گزاره هرچند نقد نشده، اما از گزاره‌های مهم و تاثیرگذاری است که در سراسر متن کتاب توجهی به عمق این دگردیسی و تبدیل نرفته است. مولف در ادامه به تأسی از سخنان دوفوشه کور از تحرک اندرزنامه‌ها در دوره قاجار سخن می‌راند که سخن صحیحی است: «در آستانه دوره قاجار، مضامین اندرزنامه‌ها نیز تحرک یافت» (همان، ۶) و این تحرک را در گفتگوهای از وظایف سلطان در برابر ملک و ملت معرفی می‌کند. (همان) با اذعان مولف به تحرک اندرزنامه‌ها در عصر قاجار، جا داشت از تحول گفتمانی / گفتاری اندرزنامه‌ها سخن گوید؛ اما در همین حد بسنده می‌نماید، و حتی در مصداق، اشاره به نام کشفی می‌کند (همان). اما هیچ تحلیلی

از اندیشه وی و تحولی که آثار اندرزی او نسبت به عصر پیشینی خود دارد به دست نمی‌دهد. درحالی‌که این امر خود از الگوی تحول سیاست‌نامه‌ها در تاریخ ایران پیروی می‌کند که چنانچه مولف این الگو را در روش معرفت‌شناسانه و هستی‌شناختی خود در باب اندرزننامه‌ها به کار می‌برد به نتایج متفاوت و بدیعی دست می‌یافت؛ اما عملاً به جز همین اشارات گذرا و کوتاه، توجه دیگری نرفته است.

در ارزیابی نهائی باید غالب نظرات این بخش از مقدمه کتاب، را گزارشی‌گزینشی از آراء محققان معاصر برشمرد که با اهداف مولفان همسو بوده است. در بخش دیگر مقدمه با عنوان «نوع اندیشگی نصیحت‌نامه‌ها» با استناد بر آراء طباطبایی، تلاشی مجدد بر تثبیت اندیشه ایرانشهری صورت می‌پذیرد. شاخصه بارز پندها را این می‌داند که در آنها «ضرورتاً استدلال عقلانی یا ترغیب ارزشی در کار نیست» (همان، ۱۷) این گزاره با بسیاری از مواردی که خلاف آن را نشان می‌دهد قابل نقض است. طبیعی است پند و اندرز اگر با معیارهای عقلانی بشری همخوان نباشد قابل پذیرش و اقبال نخواهد بود. از این‌رو اندرزنویسان تلاش داشتند معیارهای عقلایی و استنباطات مبتنی بر تاملات فلسفی بر آراء خود بپوشانند مانند بحث «دایره قدرت» یا «چرخه عدالت» که درونمایه آن یکی از عقلایی‌ترین و خردمندانه‌ترین مباحث قدرت و ثروت را در خود می‌پروراند. (دلیر، ۱۳۸۹: ۶۷) چنانچه فرمانروایان به همین پند معروف که در آثار متعدد اعم از اندرزنویسی، تاریخ‌نویسی و غیره بارها استناد شده عمل نمایند قدرت خود و ثروت و رفاه جامعه را تضمین کرده بودند. (کلیله و دمنه (دیباچه) ۱۳۶۲: ۶؛ قطب‌الدین شیرازی، بی‌تا: ۱۶۳) در بخش سوم مقدمه، مولف، چارچوب نظری خود را در تبیین نظام اندیشه‌ای آورده است. رهیافت مولف در این حوزه دوبرنی‌ها و دلالت‌های یاد شده است.

۵. تحلیل و ارزیابی مسئله کتاب

مسئله کتاب چیست و قصد طرح چه ابهامی دارد؟ این پرسش که نوآوری کتاب از چه مساله یا مسائلی برمی‌خیزد، نیاز است روشن شود. اینکه مولف بر چه نظام اندیشه‌ای پیش می‌رود، از رئوس هر کار تحقیقی است. در این اثر و از همان آغاز؛ سخن از پارادایم است. مولف پارادایم نصیحت اشاره می‌کند:

«با ساختن یک «نوع صوری» به نام «نصیحت‌نامه» می‌توان پارادایمی را در تاریخ اندیشه سیاسی ایران مشخص ساخت که مشخصه عمده معرفتی آن دوبینی‌های چهارگانه است...» (منوچهری، ۲۶-۲۵)

مولف، خود به صوری بودن اشاره می‌کند. این امر «صوری» چیست و ساخت پارادایم از روی این وجوه صوری چگونه صورت می‌پذیرد؟ خصیصه‌های لازمه ساخت یک پارادایم بر چه مبانی استوار است و این صورت‌های ظاهری تا چه میزان از این خصایص بهره‌مند هستند. برای پاسخ به این پرسش‌های بنیانی به کتاب مشهور *ساختار انقلاب‌های علمی* از توماس کوهن - مبدع و مروج اصطلاح علمی پارادایم - رجوع خواهد شد.

کوهن پیشگام دیدگاهی است که با تحلیل دقیق، تغییرات در اندیشه علمی و نیز شیوه‌های علمی را نشان داده و بیش از بر متأخران پس از خود تأثیرگذار بوده است. مطابق دیدگاه او نظریه‌ها بمنزله جهان‌بینی عمل می‌کنند، همانکه کوهن پارادایم می‌خواند یعنی آن‌ها چندان با واقعیت مواجه نمی‌شوند بلکه به ما می‌گویند واقعیات را چه چیز بینیم. (کوهن، ۱۳۹۷: ۶) کوهن دستاوردهایی را که واجد این دو ویژگی هستند پارادایم می‌خواند. نخست؛ آثاری که دستاورد آنها چنان بی‌نظیر و نو بود که می‌توانست توجه گروه پایداری از حامیان را از شیوه‌های رقیب علمی منصرف کرده، و به سوی خود جلب کند. دوم آنکه این دستاوردها چنان گسترده و بی‌کران بودند که همواره انواعی از مسائل را پیش روی پژوهشگران نوپا قرار می‌دادند تا به حل آنها بپردازد. (همان، ۳۹) با این تعریف، چنانچه به تلقی کوهن وفادار باشیم یا باید از گذاردن پارادایم بر سر عنوان «نصیحت» خودداری کرد و یا اگر اصرار بر کاربرد پارادایم است از تعبیر دیگر برای معادل‌سازی تعبیر «نصیحت» بهره برد. در صورت انتخاب راه دوم؛ از آوردن نصیحت، معادل آنچه مقصود نظر این نوع از آثار است باید انصراف داد و معادل مناسب‌تر «نصیحت» را می‌توان پارادایم «سیاست»، یا آنچه بهتر مقصود را کفایت نماید، «پارادایم سیاست‌نامه» نویسی دانست که می‌تواند واجد هر دو خصیصه یاد شده از سوی کوهن برای کاربرد پارادایم باشد.

آنچه از اهمیت برخوردار است احکام «تغییر»، «تحول» و «تطور» است که در پرتو آن می‌توان از رویکردهای نوین در گفتمان متن‌های اندرزی با توجه به تحولات تاریخی سخن گفت. درحالی‌که آنچه مولفان کتاب *پارادایم نصیحت* تلاش داشته‌اند و بر اساس آن

پایه تحقیق را بنیان داده‌اند، کاریست دوبنی‌ها بر اساس احکام پیش‌فرض شده و از طریق تشابه‌سازی صوری در متن آثار اندرزی است. در حالیکه نصیحت‌ها در لایه‌های زمانی بنا به اقتضائات تاریخی حتی در بنیان‌های دوبنی خود نیز دچار تغییر و تحول شده‌اند. در تفسیر منطق درونی این آثار، دیالکتیک آنچه «میزان» رفتار سلطان است؛ یعنی "عدالت" و مسئولیت‌خواهی از او در قبال مردم و آنچه با "توجه" یعنی قدسیت‌سازی سلطان ظالم با توجه به امر الهی در دو پارادایم اصلی و متعارض یکدیگر است که صورت‌بندی هر اندرزنانه‌نویس از آن را باید در نظر گرفت. امری که تاکنون، نه در این کتاب و نه سایر تحقیقاتی که در این حوزه نگاشته شده، بدان توجه نرفته است. دیالکتیک دو پارادایم اصلی "مسئولیت" و "قدسیت"؛ و فهم آن در این آثار، رویکرد نوینی است که می‌توان در پرتو تاریخ‌مندی و زمانمندی از این آثار قرائت جدیدی ارائه کرد. در حالیکه با رویکرد اتخاذ شده در کتاب *پارادایم نصیحت* یعنی شباهت‌های صوری ذیل دوبنی‌ها و دلالت‌ها نمی‌توان آنچه در منطق درونی این آثار در شرایط گوناگون تاریخی تجلی یافته به‌طور کامل تبیین و تحلیل کرد. بلکه نیاز به رهیافت دیگری است تا افزون بر آشکار کردن شباهت‌ها، گزاره‌های متفاوت، متعارض، متناقض و متمایز در بررسی تطبیقی آثار اندرزنانه‌ای تبیین شود. بن‌مایه اصلی پارادایم فکری بر مبنای نگرش، رویکرد و بینش مولفان اندرزنانه‌ها و بر اساس رهیافت آنها از رفتار سلطان / پادشاه با مردم / رعیت استوار است. این رهیافت با در نظر گرفتن دو پارادایم فکری متفاوت نزد مولفان این دسته از آثار تحت‌عنوان "مسئولیت‌خواهی از سلطان" و دیگری "قدسی‌سازی از سلطان" صورت‌بندی شده است. این رویکرد جدید تکمیل‌کننده تلاش‌هایی است که در عرصه اندرزنانه‌پژوهی صورت گرفته و در پژوهش‌های محققان این حوزه مغفول مانده است.

در حالیکه پارادایم فکری حاکم بر ذهنیت مولفان در حوزه نظام اندیشه‌ای تاریخ ایران مبتنی بر نظریه ایرانشهری بوده و بن‌مایه اصلی محتوای اندرزنانه‌های بررسی شده از عهد باستان تا معاصر مبتنی بر این نظام اندیشه‌ای سنجش، و ارزیابی شده است. آنچه از دید مولفان مغفول مانده است گفتمان‌های تغییر و تحول و گسست‌های تاریخی است که مدلی متناسب با آن طراحی نشده است. این امر که گفتمان‌های معارض فرض اصلی کدام‌ها هستند و این گفتمان‌های تازه چگونه گفتمان‌های قبلی را به چالش می‌کشند، به حاشیه می‌رانند، طرد می‌کنند و چگونه خود مسلط می‌شوند از مواردی است که در بررسی آثار اندرزنانه‌ایی توجه نشده و عموماً محققان این حوزه با قالب‌های فکری از پیش

تعیین شده به سراغ این آثار رفته و آنها را در یک ساحت کلی بررسی کرده‌اند. افزون بر این از تعارض گفتمان‌های فکری همزمان سخنی به میان نیامده است. برای یک تحقیق علمی و نوآورانه آشکارسازی تفاوت‌ها و تمایزهاست که از اهمیت برخوردار است. چراکه حتی در شباهت‌های صوری پدیدارها نیز تفاوت‌های مهمی وجود دارد که روشن‌سازی و فهم آن‌ها از تحولات مهم تاریخی و معناسازی‌های نوین تحت تاثیر تاریخمندی و زمانمندی پدیده‌ها حکایت دارد. درحالی‌که صورت‌های ظاهری نظام اندیشه‌ای و گفتاری این آثار با مفروضات مسلم انگاشته شده، در قالب نظریه ایرانی‌شهری متشابه‌سازی شده است. درحالی‌که با ارزیابی دوباره این شبیه‌سازی‌ها، ساخت همسان‌ساز صوری این متون فروپاشیده، و از طریق و ساخت آنها و با رویکرد تمایزگرایانه، قرائتی نوین از سیاست‌نامه‌ها، در پرتو «تحول گفتمانی» حاکم بر هر دوره، درون محتوای این آثار پدیدار خواهد شد. امری که در تغییرات پارادایمی جزو خصایص تفکیک‌ناپذیر آن محسوب می‌شود.

نظم منطقی و انسجام درونی بخش‌های مختلف کتاب *پارادایم نصیحت*، پیرو همان پیش فرض مطرح شده و قالبی چیدمان شده است. از آنجا که مفروضات اصلی کتاب، مورد نقد و ارزیابی قرار نگرفته، مقدمه کتاب از استحکام تحلیل‌ها و تبیین‌های ارائه شده بهره کافی و وافی ندارد. مفروضات اثر حول مبانی اندیشه‌ای نظریه ایرانی‌شهری سامان یافته است. مبدع این اندیشه، محققان دوره معاصر بوده‌اند که استلزامات دوره باستان را بر کل تاریخ ایران تسری داده و آن را نظریه‌ای مستولی بر کل تاریخ ایران تصویر کرده‌اند. بدون آنکه تفاوت‌ها، تمایزها، تعارض‌ها و تضادها در دو کلان‌عصر باستان و اسلامی و اعصار و ادوار خردتر درون هر کدام از کلان‌عصرهای مذکور آشکارسازی و تبیین شود.

مؤلف مقدمه *پارادایم نصیحت* اشاره می‌کند که «گفتار سیاسی» عصر ایران باستان صورت «اندرزنامه» نویسی داشت. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۱) در حالی‌که اندرزنامه‌ها، تنها صورت گفتار سیاسی عصر باستان نبوده‌اند. کتاب‌های نیایشی، مانند *یشتها*، آثار فقهی - اخلاقی مانند *دینکرد* و آثار حقوقی مانند *ماتیکان هنر/دست‌ان* و سایر موارد نیز دارای جنبه‌ها و صورت‌های سیاسی بودند. هرچند می‌توان اذعان کرد اندرزنامه‌ها به نیت و قصد اصلاح امور حکومت و مردم نگاشته می‌شدند؛ اما در این زمینه مطلب دارند غفلت کرد. مؤلف مقدمه، پس از نگاه تک ساحتی به اندیشه سیاسی عصر باستان برای دوره اسلامی به تبعیت از

تقسیم‌بندی سه‌گانه روزنتال آن را به سه بخش تقسیم می‌کند. در حالیکه پس از اسلام، گفتار سیاسی افزون بر «فلسفه سیاسی» که نخستین آن محسوب می‌شود شامل «شریعت‌نامه» نویسی، سیاست‌نامه» نویسی و «نصیحت‌الملوک» نویسی نیز می‌شد. در این‌جا مؤلف به استناد از روزنتال این تقسیم‌بندی سه‌گانه را ارائه می‌کند. (منوچهری، ۱۲؛ برای مطالعه بیشتر درباره تقسیم‌بندی مذکور نک: روزنتال، ۱۳۸۷) فلسفه سیاسی، نوع نخست از تقسیم‌بندی سه‌گانه روزنتال است که در پی به دست آوردن نظم مطلوب و دستیابی سعادت و فضیلت به رشته تحریر درآمده‌اند. نوع دوم این تقسیم‌بندی، شریعت‌نامه‌نویسی بوده که برخلاف فلسفه سیاسی بر مبنای «حفظ نظم موجود» و «تسکین فتنه» نگاشته شده‌اند و دسته آخر را نیز سیاست‌نامه‌نویسی مطرح می‌کند. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۲)

۶. نقد محتوایی فصول کتاب

شایان ذکر است فصول با توجه به تعدد نویسندگان یکدست نگاشته نشده است. از این رو برخی از آنها بر بنیادهای اندیشه‌ای نیرومندتری استوار شده‌اند از جمله فصل پنجم که مربوط به *قابوسنامه* است و از بهترین فصول این کتاب به شمار می‌رود. از این رو لازم بوده در گردآوری نهایی این فصول، تا حدودی یکدست شود. در ادامه برخی از فصول مورد ارزیابی نمونه‌ای قرار خواهند گرفت. در نخستین فصل کتاب به *نامه تنسر* توجه شده است. این نامه همچنانکه خود مولف فصل نیز اشاره می‌کند نخستین بار توسط ابن مقفع در قرن دوم هجری از پهلوی به عربی و در قرن هفتم هجری توسط ابن اسفندیار به فارسی ترجمه گردید. از این رو ملحقات بسیاری بدان افزوده شده، و نثر آن دگرگون گردیده است. در واقع این اثر بازتولید قرن دوم هجری و سپس قرن هفتم است و بالتبع اقتضائات و مسائل این دو زمانه را نیز افزون بر زمان اصلی نگارش خود دربردارد. این نکته قابل تأمل است که در مورد زمان دقیق نگارش آن در عصر ساسانی نیز ابهامات بسیاری وجود دارد. این موارد که مورد اذعان نویسنده نیز هست (منوچهری، ۱۳۹۷: ۳۷-۳۶) رادعی است که نمی‌توان آن را یک اثر اصیل عصر باستان بدانیم، و آن را کاملاً در حوزه ایرانشهری قلمداد نماییم. چراکه به ناگزیر با سرشت زمانه خود چنان آمیخته شده، که به سهولت می‌توان ملحقات و اضافات آن اعم از آیات، روایات، مثال‌ها، واژگان و تعابیر عصر اسلامی را به همراه نثر فاخر فارسی قرن هفتم هجری مشاهده کرد. از همین رو است

که نمی‌توان چنین نگاه‌شده‌ایی را با اثر اصیل و کهن الگویی چون یشتها از نظر ارزش تحقیقی در مورد باور فره ایزدی؛ که محور کانونی اندیشه ایرانی‌شهری است، همسان دانست. بنابراین با وجود بن‌مایه عصر ساسانی نامه تنسر، از آنجا که این نامه مطول افزون بر مسائل و راهکارهای عصر ساسانی، بازتاب دهنده دغدغه‌ها، بحران‌ها، راهکارها و مسائل سده‌های نخست اسلامی با رویکرد «ابن مقفعی» و سده‌های پس از آن به خصوص سده هفتم با رویکرد «ابن اسفندیاری» نیز هست، بایستی احتیاط لازم در تحلیل چنین اثری صورت پذیرد. بنابراین تحلیل‌ها و تبیین‌ها در مورد آن، نیاز به کاربست روش‌های بینارشته‌یی به خصوص در حوزه زبانشناسی دارد تا از خلط مباحث دو یا چند عصر و خطای زمان‌پرسی جلوگیری نماید.

در فصل چهارم و ذیل دوبری حکمران و وزیر نیز خطایی در برداشت از الگوی سیاسی مورد نظر شاهنامه در دوبری حکمران و وزیر مشاهده می‌شود. مولف این فصل دو الگوی سیاسی متفاوت برای شاهنامه طرح کرده است. نخست؛ الگوی معروف سیاسی است که بر پایه آن پادشاه دارای فره ایزدی و بدین معنا صاحب اقتدار سیاسی و مذهبی است. این همان الگویی است که پادشاهان ساسانی آن را مبنای مشروعیت خود قرار می‌دادند و طرفدار آن بودند. اما الگوی سیاسی دیگری نیز در شاهنامه معرفی می‌کند که مطابق الگوی دوم، فرّ را ذاتی پادشاه نمی‌داند و حتی شاید موروثی نیز نمی‌شناسد اینجا قهرمان ملی، رستم است که تاج بخش است. در ادامه مولف برای مصداق ادعای خود از دیک دیویس استناد می‌آورد که اعتقاد دارد رستم، شخصیت آ پیام نبات گونه دارد که در واقع پاسدار و حافظ پادشاهی است و گاهی نیز از فرمان پادشاه سر می‌پیچد. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۳۶)

در حالی که الگوی شاهنامه همچنان که از عنوان آن پیداست یک الگوی مسلط مبتنی بر فره ایزدی است که خصایص ذاتی و اکتسابی دارد. خاندان شاهی از جمله مولف‌های ذاتی به دست آوردن مسند پادشاهی است و آنچه مولف فصل مذکور بعنوان الگوی دوم حکمرانی، هم‌عرض شاهی می‌خواند، آن چیزی نیست که در شاهنامه مقصود است. در واقع این پدیده را در شاهنامه اینگونه باید تفسیر کرد که شورش علیه پادشاه ستمگر که خارج از قواعد فره ایزدی عمل کند، از بنیادهای نظری باور فره ایزدی و از بن‌مایه‌های مهم و متمایزکننده این نظام اندیشه‌ای عصر باستان بوده است. گسست فره ایزدی به دلیل خطاهای شاه ناراست موجب حق شورش علیه او خواهد شد، اما وظیفه رستم و هر شخصیت

معارض دیگری مانند کاوه رساندن این امانت شاهی به اهل خود است. (دلیر، بهار و تابستان ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۰) اهلیت پادشاهی از دو طریق مهم به دست می‌آید. نخست؛ داشتن فره ایزدی - و نه فره پهلوانی که این دو از یکدیگر متمایز هستند. چراکه طبق نظام اندیشگی ایران باستان تمام موجودات فره دارند؛ اما کارکرد آن متفاوت از یکدیگر است - دوم؛ از خاندان شاهی بودن که «خون» را ملاک قرار می‌دهد ابیات بسیاری در شاهنامه مویذ این شاخصه‌ها است. داستان کاوه که نه تنها در شاهنامه بلکه در آثار تاریخنگاری اوایل عصر اسلامی ذکر شده است نمایانگر همین وجه مهم از فره پهلوانی در کنار فره ایزدی است. رستم نیز به همین سبک و سیاق، خود نمی‌تواند به پادشاهی برسد، اما نگیهان پادشاهی راستین است، و این رسالت اوست. رستم می‌تواند علیه شاه ناراست که به دلیل خطا، فره ایزدی از او دور شده و یا جدا شده شورش نماید. این از وظایف فره پهلوانی است. از این رو آنچه در ابتدای متن مولف، به عنوان الگوی سیاسی متفاوت اشاره کرده و روشن نشده است بر چه تفاوتی تکیه دارد، عملاً در زیر مجموعه باور فره ایزدی قرار دارد و نه خارج از آن. الگوی رستم و فره پهلوانی در واقع مکمل الگوی فره ایزدی شاهی آرمانی است، و نه معارض یا متفاوت آن. شورش علیه شاه در حکم تفاوت در اصل نظریه فرهی نیست. چرا که مطابق این نظریه، بمحض جدا شدن فره از پادشاه ناراست، امکان شورش فراهم می‌شود. (نک: پورداود، ۱۳۴۷: ج ۲؛ فردوسی، ۱۹۷۱-۱۹۶۶؛ همچنین نک: دلیر، تابستان ۱۳۹۳: ۵۹-۳۹) این امر مطابق با همین الگوی فره ایزدی صورت می‌گیرد و شاهنامه نیز بعنوان مهمترین شارح این الگو در دوره اسلامی، آنچه از میراث باستان به دستش رسیده، را به نظم درکشیده است.

در فصل ششم؛ اثر معروف خواجه نظام الملک مشهور به سیاستنامه بررسی شده است. این کتاب که در اصل سیرالملوک است بهتر بود افزون بر عنوان شهر، عنوان اصلی اش نیز به کار می‌رفت. چرا که در عنوان این کتاب منطقی فراتر از پند و نصیحت صرف نهفته است. «سیر» بمعنای «روش‌ها» و «حرکت‌ها» است. بدین ترتیب مولف تلاش دارد محتوای کتاب را بر قواعدی تنظیم نماید که مبین انجام و اجرای آن توسط سلطان باشد.

مولف این فصل، نظام اندیشه‌ای ایرانشهری را برای کتاب سیرالملوک مفروض گرفته و آن را بازپرداختی از اندیشه سیاسی ایرانشهری عنوان می‌کند. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۷۸) او با استناد به نظرات طباطبایی در کتاب خواجه نظام الملک (طباطبایی، ۱۳۷۵) می‌نویسد:

در مورد سیاستنامه‌های دوره اسلامی عمده‌ترین نظریه‌ای که وجود دارد این است که سیاست‌نامه‌ها بازپرداختی از اندیشه سیاسی ایرانشهری هستند. برپایه این نظریه سیاست‌نامه‌ها به دنبال اندرزنانه‌های دوره باستان و در تداوم اندیشه سیاسی ایرانشهری همچون جریان مهم و تاثیرگذار در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام ظاهر شدند و در نخستین سده‌های دوره اسلامی با انتقال منابع دوره ساسانی تناورده شده و به تدریج دو جریان دیگر، یعنی فلسفه سیاسی و شریعتنامه نویسی را در خود جذب کرد. (منوچهری، ۱۳۹۷: ۱۷۸؛ به نقل از طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۹)

سپس در ادامه اشاره می‌کند که سیاستنامه‌ها در دوره‌ای تدوین شده‌اند که «سلطنت‌های نیمه مستقل» در ایران در کنار خلافت اسلامی در بغداد شکل گرفتند. تعبیر «سلطنت‌های نیمه مستقل» از تعابیر بسیار پرابهامی است که هیچگونه تعریفی نیز از آن به دست نمی‌آید، و مشخص نمی‌شود منظور از نیمه مستقل چیست؟ و اساساً سلطنت نیمه مستقل در تاریخ ایران میانه به کدام سلطنت‌ها اطلاق شده و دلایل اطلاق چه بوده است. آنچه که در تحقیقات معاصر در حوزه تاریخ سده‌های نخست و میانه، تعبیر «نیمه مستقل» به کار برده‌اند برای امارت‌ها و امرای آن مقطع تاریخ ایران بوده است و نه سلطنت. ضمن آنکه کاربرد «نیمه مستقل» حتی برای امارت‌ها و امیرنشین‌ها نیز نیاز به دقت و تفحص و غور بیش‌تر دارد، و مورد مناقشه است؛ اما در اینکه این تعبیر برای «سلطنت» صحیح نیست تردیدی وجود ندارد.

مؤلف این فصل، مبحث عمده سیاستنامه‌ها را روش‌های کسب قدرت سیاسی و حفظ و استمرار آن دانسته و اینکه چگونه می‌توان علیه شورشگران بر قدرت سیاسی یا به اصطلاح خوارج، وارد عمل شد و آنان را به اطاعت از قدرت حاکم واداشت و ثبات و امنیت را در جامعه حفظ کرد. (منوچهری، ۱۸۰) در این نکته حداقل در مورد سیرالملوک خواجه نظام الملک میتوان با تامل نظر کرد. چرا که در اصالت انتساب نیمه دوم سیرالملوک که بیشتر مباحث آن حول مسأله خارجی‌ها و خروج کنندگان بر حکومت نگاشته شده است، تردید اساسی وجود دارد و هنوز پاسخی قطعی برای آن به دست نیامده است. اینکه نیمه دوم کتاب، به قلم نگارنده دیگری تحریر شده باشد بسیار محتمل است؛ هرچند ممکن است از مسائل پایانی عمر خواجه و یا حتی پس از مرگ وی متأثر بوده باشد. در حالیکه نگارش نیمه اول توسط خواجه یا زیر نظر شخص او، به همان میزان باورپذیرتر است، و عمده مطالب نیمه نخست حول تنظیم صحیح قواعد و فرامین

مناسبات «دولت» و «مردم» بر اساس رعایت اصل «عدالت» و سامان یافتن جامعه برای رفاه و سعادت «رعیت» می‌چرخد. (دلیر، پاییز ۱۳۹۷: ۱۳۸-۱۳۷) تفاوت ماهوی اهداف، نحوه نگارش، و بسیاری از شاخصه‌های دیگر را می‌توان در دو نیمه متفاوت سیرالملوک مشاهده کرد. از این رو نمی‌توان سیطره اهداف بخش دوم سیرالملوک را بر کل این اثر و سایر آثار از این سنخ تعمیم داد. بلکه بایسته است ماهیت هر کدام به طور مجزا بررسی و نظر داده شود.

مؤلف فصل ششم می‌نویسد: «درواقع قدسی‌سازی سیاست، الزامی بوده است که در روند تحول «سلطان ترک» به «پادشاه ایرانی» باید در نظر گرفته می‌شد». (منوچهری، ۱۸۵) این گزاره، فارغ از استدلالی که برای چرایی این تحول ذکر کرده است، در سیرالملوک بازتاب ندارد. چراکه در سراسر این کتاب اثری از قدسی‌سازی سلطان مشاهده نمی‌شود. با تعمق در این اثر و بررسی تطبیقی آن با سایر سیاستنامه‌های متأخر، باید اشاره کرد که میان دو امر «مشروعیت» بخشیدن سلطان از طریق انتساب الهی و «قدسی‌سازی» او تفاوت و تمایز مهمی وجود دارد. این دو «امر» یکی نیستند. وجه «مشروعیت بخشیدن» وجه دیگری است که از همان خط نخستین سیرالملوک نمود بارزی دارد و با اهداف دیگری به‌ویژه هدف قطع انتساب مشروعیت به خلافت و پیوستاری مستقیم مشروعیت بخشی به ساحت الهی صورت می‌گیرد و استفاده از عنوان «ایزد» بجای «الله»، مقصود مؤلف از نمایان‌ساختن وجهی از نظام اندیشه‌ای ایرانی در قالب تعابیر کیهان‌شناختی عصر ایران باستان و نه تمام آنچه که در این نظام است را نشان می‌دهد. و اما وجه «قدسیت بخشیدن» به سلطان و فارغ‌البال ساختن او در برابر مردم، امر «دیگری» است که او را در مقابل مردم بی‌مسئولیت ساخته در حالیکه مردم را در هر حال مطیع سلطان گردانیده و توجیه‌گر «ظلم سلطانی» از طریق «امر قدسی» هستند و تلاش این دسته از آثار اخیر، هم‌سان ساختن «امر الهی» با «امر سلطانی» است، و نمونه بارز آن را در اثر خنجی می‌توان جست‌وجو کرد. «قدسی‌سازی»، «رافع مسئولیت» سلطانی بوده و مهمترین دستاورد آن توجیه ظلم، اطاعت بی‌چون و چرای مردم و تولید استبدادهای خودکامانه تاریخ ایران میانه متأخر است. این تفاوت بارز چنانچه در نظر گرفته نشود به خطای معرفت‌شناسانه مهمی درقرأت و فهم این آثار منجر خواهد شد. از جمله آنکه بمحض رؤیت خط نخست سیرالملوک «ایزد تعالی در هر عصری یکی را برگزیند...» (نظام الملک، ۱۳۴۱: ۱۸) خواجه نظام الملک را قدسیت‌بخش سلطان معرفی می‌کنند. در حالیکه هم‌سان انگاشتن «امر الهی» با «امر قدسی»

این خبط فاحش را موجب شده است. با مطالعه سایر خطوط و فصول، چنین نگرش و هدفی کاملاً مردود خواهد بود. مولف *سیرالملوک* در سراسر کتابش نه تنها قدسیت به سلطان نمی‌بخشد بلکه تلاش دارد او را چنان از عقوبت رفتارش به‌راساند که یک نیروی بازدارنده درونی در شخص سلطان، در نبود نیروی بازدارنده بیرونی تولید کند؛ چراکه در زمانه خلاء قوانین و ضمانت‌های اجرایی تحدیدکننده اختیارات سلاطین، نیاز به نیروی تحدیدکننده درونی از مسیر فرامین و قواعد مندرج در *سیرالملوک* الزامی و به جلد مورد احتیاج بوده است. این امر با قدسیت‌سازی‌های پسینی عصر ایلخانی، تیموری، صفوی و افشاری در باب سلاطین در تعارض آشکار است. خواجه به دنبال تولید «خودکامگی» نیست و آن را با «امر مشورت» و الزام بدان نفی می‌کند. خصوصاً آنکه نویسنده این سطور، خود وزیر است، بنابراین طبیعی است که با خودکامگی سلطان میانه‌ای نداشته باشد.

از جمله نقاط قوت فصل مذکور را می‌توان اشاره به نقطه افتراق سیاستنامه‌ها و اندیشه ایرانشهری برشمرد. در پی توصیه خواجه به حرمت نهادن علما برای پادشاهان، مولف استدلال کرده است که «در ایران باستان از آنجایی که شاهان، خود افرادی دین آگاه بودند و زهد و دین‌داری از صفات شاه آرمانی بود، از این رو نیازی به حضور علما در کنار پادشاهان نبود. اما در سیاستنامه‌ها از آنجایی که پادشاهان افرادی ناآگاه نسبت به مسائل دینی بودند وجود علما در کنار پادشاه ضرورت یافت.» (منوچهری، ۱۸۷) البته نقاط افتراق بسیار دیگری نیز میان نظریه ایرانشهری و *سیرالملوک* و سایر سیاستنامه‌ها وجود دارد که چنانچه توجه می‌شد نظام اندیشه‌ای کتاب بر بنیاد دیگری استوار می‌گردید. توجه به بحث وزیر در این بخش، از نقاط قوت این فصل محسوب می‌شود چنانچه نقش وزیر در این عصر را با نقش شاه آرمانی همسان دانسته است. (همان، ۱۹۲)

در فصل هفتم؛ دو اثر از غزالی یعنی *کیمیای سعادت* و *نصیحت‌الملوک* بررسی شده، تلاش اولیه مولف فصل، نمایاندن نقاط وام‌گیری این دو اثر از یکدیگر است. سپس بر همان بنیاد اندیشه‌ای و الگوی از پیش تعیین شده تلاش کرده است متن این آثار را بدان سیاق تبیین نماید. افزون بر اغلاط تاپی که در فصل هفتم بیش از سایر فصول مشهود است - از جمله در ضبط حدیث السلطان ظل الله فی الارض و واژه بدیهیات. و سایر موارد (همان، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۰) - مفاهیمی چون شهروند برای جامعه زمانه غزالی به کار رفته که صحیح نیست. (همان، ۲۰۴) آثار غزالی را می‌توان نقطه تحول گفتمانی سیاستنامه‌ها

برشمرد. غزالی با کاربست توأمان ظل‌اللهی و فره ایزدی برای سلاطین، مشروعیتی مبتنی بر امر قدسی برای سلاطین ترک تبار تدارک دید. روند قدسی سازی سلاطین در آثار اندرزی با غزالی تکوین یافته و در نظام گفتاری و اندیشه‌ای عصر ایلخانی و پساایلخانی به ویژه صفویه گسترش و رشد یافته و مرحله نوینی را در امتزاج ساحت سلطانی با شأنیت روحانی و قدسی آغاز کرده است.

۷. نقد منابع معتبر و پیشینه تحقیقات روزآمد

در فهرست منابع از منابع متعدد و جامعی استفاده شده، این امر نقطه قوت کتاب به‌شمار می‌رود؛ خصوص آنکه در هر فصل و حین پرداختن به هر اثری نخست به پیشینه تحقیقی آن توجه کرده است. با وجود آنکه کتاب در سال ۱۳۹۷ به چاپ رسیده، اما به نظر می‌رسد پیشینه تحقیق در برخی فصول پیش از ۱۳۸۸ و در برخی فصول تا سال ۱۳۹۰ متوقف مانده است. هرچند آوردن پیشینه تحقیقی هر فصل و معرفی آنها در ابتدای هر فصل از نقاط قوت مهم این اثر محسوب می‌شود؛ اما نبود توجه به تحقیقاتی که پس از این سال‌ها نگاشته شده است و گزینشی عمل کردن در انتخاب آنها از کاستی‌های اثر محسوب می‌شود. بسیاری از تحقیقات نوین و متفاوت، بخصوص با رویکرد انتقادی نسبت به نظریهٔ ایرانشهری در نظر گرفته نشده است. این امر با توجه به چاپ کتاب در سال ۱۳۹۷ در یک بازنگری مجدد در مورد پیشینه تحقیقاتی و وسیع‌تر شدن دایرهٔ آن از کاستی در خوانش قرائت‌های نوین از اندیشه ایرانشهری و نقدهایی که بر آن وارد شده است، حکایت دارد. انتظار می‌رفت مولفان با وجود تاخیر در چاپ، بخش پیشینه تحقیقی هر فصل را در این زمینه ارتقا داده و بازنگری انجام دهند. این مطلب اگر زود هنگام‌تر صورت می‌گرفت احتمالاً امکان نوآوری‌های گفتمانی و گفتاری کتاب را نیز میسر می‌ساخت. برخی از تحقیقات نیز بنا به دلایل نامعلوم و یا احتمالاً مغایر بودن با پیش فرض اصلی مولفان، اساساً در نظر گرفته نشده است.

۸. نقد روش

مؤلف روش خود را «تاریخی» و «تفسیر متون» دانسته که با استدلال گشتالتی (کل نگری) و هرمنوتیکی (دور هرمنوتیکی ارتباط جزء و کل) نظریه پردازی شده است. (منوچهری، ۲۶) و اشاره کرده برای فهم معنای گفتارها، تحلیل «کنش گفتاری» به کار رفته است. مؤلف این تعریف را برای کنش گفتاری آورده است:

«کنش گفتاری آراء هر متفکر را گفتاری می داند که متفکر با آن قصد داشته است در بطن مجادلات موجود و فضا گفتاری موجود گفتاری بدیل ارائه دهد که راه حلی برای خروج از بحران موجود باشد». (همان، ۲۶)

این تعریف از کنش گفتاری مشخص نیست از چه منبعی به دست آمده است؟ از آنجا که ارجاعی برای آن ذکر نشده، اصالت این تعریف را نمی توان ارزیابی کرد. ضمن این که تعریف مذکور از اساس، مفهوم نیست. بخصوص تعبیر «فضا گفتاری» مشخص نمی کند چه شاخص هایی مدنظر است. و ریشه آن بر چه نظریه ای استوار است؟ و از این اصطلاح به کار رفته چه تعبیری مدنظر است.

در حالیکه مؤلف، تعریفی مستند و مشخص از کنش گفتار به دست نمی دهد، باید اشاره کرد روش کنش گفتاری، روشی شناخته شده در زبان شناسی است که پایه گذار آن آستین بوده و جان سرل نیز بر اساس طبقه بندی پنج گانه مباحثی بدان افزوده است. (سرل، ۱۳۸۵؛ Austin, 1970) پایه نظریه کنش گفتاری آستین و سرل بر نقش های فعل در جمله یا پاره های گفتار است که می توان طبق نظرات اصلاحی سرل آن را به پنج دسته کنش های اظهاری، عاطفی، ترغیبی، تعهدی و اعلامی تقسیم بندی کرد. در این روش از جداول و نمودار بر اساس آمار شمارش میزان کنش ها که بر اساس افعال خاصی مدنظر است استفاده می شود. این روش، شناخته شده و مبتنی بر تفسیر متن و نیت گوینده بر اساس افعال و پاره های گفتار و نقش های آنهاست و روش خاصی است که در این کتاب اثری از آن وجود ندارد و نیازی نیز بدان وجود ندارد. در واقع مؤلف از روشی سخن می گوید که در کتاب به کار نگرفته و اگر کنش گفتاری دیگری غیر از آن چه معروف است مدنظر بوده مشخص نیست به چه منبع و مستندی ارجاع شده و چگونه فهم شده و به کار گرفته شده است. مهمتر آنکه طبق تعریف خود مؤلف چگونه به مجادلات درون متن توجه شده و از آن، گفتمان بدیل، استخراج شده و راه حل های

برون‌رفت از بحران چه بوده است. اساسا بحران در هر دوره‌ای چه بوده و چه مساله‌ایی را بازتاب می‌داده و متأثر از چه مسائلی بوده و برای پاسخ به مسائل مطروحه، چه راه‌کارهایی پیش روی بوده است. چنانچه این موارد مدنظر مولفان کتاب *پارادایم نصیحت* بوده، باید بر همین اساس، کتاب، فهرست‌بندی می‌شد و محتوا نیز بازتاب همین مسائل می‌بود. از این‌رو تکرار صرف دوبنی‌های پیش فرض گرفته شده، جز نمایشی از تکرار یک ایده در محتوای کل این آثار در تمام ادوار تاریخ ایران چیز دیگری را نشان نخواهد داد.

۹. نتیجه‌گیری

از نقاط قوت کتاب *پارادایم نصیحت*؛ توجه به سیاست‌نامه‌ها و طرح‌اندازی تفکری مبتنی بر این آثار است که با توجه به اهمیت این آثار در فهم منطق درونی تحولات نظام اندیشه‌ای در تاریخ ایران بسیار با اهمیت است. البته مولف / مولفان هرگاه خود را از نگاه تک‌ساحتی ایران‌شهری رها ساخته‌اند توانسته‌اند نظرات بدیعی ارائه دهند. اما در جمع‌بندی نهایی کتاب با تفکر ایران‌شهری به نگارش درآمده و یا اینکه اندیشه بدیل و جایگزینی که این شبهه را رفع نماید در کتاب به صراحت پدیدار نشده است. مولفان تلاش داشته‌اند با کاربرد «دلالت‌ها» و «دوبنی‌های چهارگانه»، سازواره نوینی را صورت‌بندی نمایند. درحالی‌که در بیش‌تر فصول و نه همه آن، درون‌مایه فکری این اثر در چارچوب فکری نظریه ایران‌شهری ابتنایافته است. در اهداف مولفان، تغییر گفتمانی و شیفت پارادایم‌ها مورد توجه قرار نگرفته و دوبنی‌ها و دلالت‌ها با تامل بر زمینه‌های «تفاوت» ساز، سامان نیافته است. چراکه کتاب، «تشابهات» را ملاک عمل قرار داده و مولفان تلاش داشته‌اند پارادایم فکری خود را بر اساس الگوی «ایران‌شهری» صورت‌بندی و شبیه‌سازی نمایند. از این‌رو، محتوای درونی همه آنها متأثر از این الگوی پژوهشی، برون‌داد یکسانی تولید کرده است. در حالیکه با رویکرد انتقادی به طرح‌واره فکری کتاب به *پارادایم «سیاست‌نامه‌نویسی»*، بجای *پارادایم «نصیحت»* بیان‌دیشیم طرح‌واره نوینی از دسته‌بندی این آثار مبتنی بر «تفاوت»ها، «تمایز»ها و «تغییرات گفتمانی» بر اساس «دگرگونی‌های تاریخی» شکل خواهد گرفت. طبق الگوی پیشنهادی این قلم، محتوای گفتاری آثار اندرزنامه‌ای در پنج گفتمان بنیادین قابل صورت‌بندی است. گفتمان نخست؛ از آرمانی‌شدن پادشاهان باستان آغاز و با ورود به عصر اسلامی در وهله نخست گفتمان «اخلاق» نویسی، برای خلفا و سپس «آداب» نویسی

برای امرا و سلاطین و در مرحله بعد به گفتمان «مسئولیت» مندی سلطان در اوایل سده میانه، تغییر یافته است. سپس در سده‌های متأخرتر نخست رویکرد انتقادی به سلطان که می‌توان از آن با عنوان «نقدالملوک» نویسی نام برد که نمونه‌های بسیار معدودی با این رویکرد، تولید شده است. مانند بوستان و گلستان سعدی که حتی در گامی پیشروانه و شاذ، «مردم» را مبنای مشروعیت سلاطین قرار داده است. مسیر دوم که اکثریت غالب را دارد: «توجیه‌الملوک» نویسی و «قدسی» سازی سلطان از مسیر ظل‌الله نامیدن او است. از مهم‌ترین آثار در این حوزه سلوک‌الملوک و مهمان‌نامه بخارا را می‌توان نام برد که دغدغه آنها حفظ سلطنت، شوکت و هیبت آن به هر نحو ممکن و اطاعت صرف رعیت از سلاطین وقت است. با روی کار آمدن قاجاریه، شاهد آثاری هستیم که در واقع بازگشتی است از سنت توجیه‌نویسی و قدسی‌سازی، به میزان کردن مناسبات حاکم و مردم بر مبنای عدالت‌پروری و دگرگون‌سازی وجه سلطانی از «قدسیت» به «مسئولیت» و در واقع «عادی» سازی او. البته وجه مطلوبی که هرگز نگاشته نشده و رکن غایب این تحول گفتمانی در تاریخ ایران تا عصر مشروطه محسوب می‌شود، وجه «قانون» نویسی است که چنانچه این آثار در تداوم روند تکاملی خود در صورت بروز تحولات تاریخی از جنس «دیگر»، قرار می‌گرفت، امکان دستیابی بدان وجود داشت. وجه غایب که در صورت نگارش، در گفتمان «قانون» نویسی بایستی پدیدار می‌گردید خواست «آرمانی» و حد «تکاملی» این دسته از آثار در دنیای «سنت»، می‌توانست محسوب شود که هیچ‌گاه «امکان» نگارش نیافت. این گفتمان غایب دنیای سنت، با ظهور «مشروطه» و تحت تأثیر تحولات دنیای «مدرن» و غرب به شکل قانون‌خواهی و عدالت‌خواهی و تشکیل مجلس شورای ملی و محدود شدن قانونی اختیارات سلطان «امکان» بروز و ظهور یافت و چنان سریع مورد استقبال ایرانیان واقع شد، گویی آنها خواست مطلوب خود را پس از هزاره‌ها و سده‌ها یافته بودند.

کتاب‌نامه

- پورداوود، ابراهیم، (۱۳۴۷)، یشت‌ها، ج ۱، ۲، تهران: طهوری.
- خلعتبری، اللهیار و نیره دلیر، (زمستان ۱۳۸۸)، «اندیشه ایران‌شهری و خواجه نظام‌الملک»، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره دوم.

- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، (۱۳۵۵) مهمان نامه بخارا، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، (۱۹۶۶)، سلوک الملوک، تصحیح محمد نظام الدین و محمد غوث، حیدرآباد دکن: جی. ام. پرنسنگ.
- دلیر، نیره، (پاییز ۱۳۹۴)، «سیرتطور مفهوم ظل‌اللهی در آثار تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای»، مجله مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۲۶، سال
- دلیر، نیره، (زمستان ۱۳۸۹)، «طرح عدالت در سیرالملوک و بررسی آن با آراء اشعری»، مجله مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۷.
- دلیر، نیره، (تابستان ۱۳۹۳)، «فرهنگ سیاسی پادشاهی و سلطنت؛ بررسی تطبیقی فره ایزدی و ظل‌اللهی»، مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۲۰.
- دلیر، نیره، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «تیین و تحلیل فره ایزدی در آثار متشور دوره اسلامی؛ تاریخی، حکمت اشراقی و اندرزنامه‌ای»، مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۴.
- دلیر، نیره، (بهار ۱۳۹۵)، «رابطه دولت با مردم، وظایف، کارکردها و قواعد بر اساس اندرزنامه‌های دوره میانه با تاکید بر سیرالملوک، مجله علمی پژوهشی جستارهای سیاسی معاصر، سال ۷، ش ۱، ص ۱۴۰-۱۲۵.
- دلیر، نیره، (۱۳۹۷)، تاملاتی بر مفاهیم سیاسی تاریخ ایران، تهران: انجمن ایرانی تاریخ و مورخان.
- دلیر، نیره، (۱۳۹۷)، مفهوم مشروعیت در تاریخ ایران میانه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستم‌وندی، تقی، (۱۳۹۲)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: امیرکبیر.
- روزنتال، اروین، (۱۳۸۷)، اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه، ترجمه علی اردستانی، تهران: قومس.
- سرل، جان (۱۳۸۵)، افعال گفتاری، ترجمه علی‌اللهی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- شیرازی، قطب‌الدین، (بی‌تا)، دره‌التاج، تصحیح ماهدخت بانوهمایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۹۲)، خواجه نظام‌الملک، گفتار در تداوم فرهنگی ایران، تبریز: ستوده.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۶)، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۵)، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.

رویکردی انتقادی بر مطالعات اندیشه سیاسی تاریخ ایران؛ (نیره دلیر) ۱۲۳

طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۵)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران*، تهران: کویر.

طوسی، خواجه نظام الملک، حسن بن علی، (۱۳۴۱)، *سیرالملوک*، به کوشش هیوبرت دارک، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۷۱-۱۹۶۶)، *شاهنامه*، ۹ جلد، تصحیح ی. آ. برتلس، مسکو: دانش.

کلیله و دمنه، (دیباچه)، (۱۳۶۲)، انشای نصرالله منشی، تهران: اسلامیه.

کوهن، تامس (۱۳۹۷)، *ساختار انقلابهای علمی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت

ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.

منوچهری، عباس، (۱۳۹۷)، *پارادایم نصیحت؛ اندیشه ایرانی فراسوی «زوال» و «تداوم»*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

Austin, J. L. (1970). *How to Do Things with Words. The William James Lectures Delivered at Harvard University in 1955.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی